

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

کبیر توخی *

۱۴ مارچ ۲۰۱۳

مدافعان قلم به دست طالب در تقابل با مدارک

۳

آنچه در این بخش نوشته می خوانید

- ۸- " طالبان، خنجر دیگری بر گرده مردم ما".
- ۹- " طالبان، تاج و تخت".
- ۱۰- پاکستان، " صوبه سرحد " و " خلقی " ها.
- ۱۱- نگاهی به فعالیت خلقی ها در زندان پلچرخ.
- ۱۲- شمه ای از فعالیت خلقی ها ی طالبی شده در هند.

۸- «طالبان، خنجر دیگری بر گرده مردم ما»:

«پیام زن» نخستین نشریه ای بود که تحت عنوان فوق متن هوشدار دهنده ای را در مورد طالبان در دست نشر سپرد و راز «ظهور» آنان را بر ملا ساخت. اینک بخشهایی از متن سر مقاله شماره ۲۹ حوت سال ۱۳۷۳-۱۳۷۴ فبروری ۱۹۹۵ آن مجله :

«ارتجاع مذهبی پاکستان از دوران ضیاءالحق به اینسو غیر از احزاب بنیادگرا، نیروی ذخیره را هم بدون سر و صدا در مدارس دینی شهرهای مختلف پاکستان زیر نام «طالبان» پرورش می داد، تا در روز میاد آن را به میان آورد. آنروز فرا رسید. طالبان در ظرف کمتر از پنج ماه حدود هفت ولایت را از کنترل «برادران ناکام و جنایتکار جهادی» خارج ساختند و اینک با فراری کردن «برادر حکمتیار» صدراعظم (!) می خواهند «امارت» کابل را از آن خود سازند. برای طالبان سوار بر سر انگشت بیگانگان و موج خشم و نفرت بیکران ملت علیه قصابان بنیادگرا، پیشروی در بسیاری از نقاط کشور هم قابل پیشبینی است.» «... جالب است که طالبان، خائنان جهادی را از گلبدین تا مزاری متهم به هر چیز و حتی «ضد اسلامی» بودن می کنند ولی به مزدوری شان به کشور های بیگانه، میهن فروشی، تبهکاری، دشمنی با زن و آزادی و دموکراسی و ارتجاع بنیادگرایی کوچکترین اشاره ای ندارند. آیا این به آن معنا نیست که طالبان با گلبدین و شرکای خایش احساسات «برادرانه جهادی» داشته و دیر یا زود دست در دست هم طناب اسارت بر گلو مردم ما را خواهند کشید؟

به زودی و به طور انکار ناپذیر بر همگان معلوم خواهد شد که آیا طالبان نسخه جدید و برادران تازه نفس بنیاد گرایان اند یا آفتی مهلکتر از آنان. به زودی ثابت خواهد شد که آنان بازوی نوین امریکا و پاکستان و عربستان اند که با گسترانیدن جهالت پیشگی و آزادی کشی هر چه تمامتر، در پاسداری از منافع آن دول لحظه ای غفلت نخواهند کرد یا «منجیان ملت»؟ «... ما پدیده طالبان را تیره تر شدن ابر های سیاه بر فراز افغانستان خرابه و بنیاد گرا زده خود می دانیم که سه سال است از آن خون و خیانت می بارد...»، «حاکمیت احتمالی طالبان هرگز دیرپا نخواهد بود زیرا نه قادراند به خواسته های اقتصادی و آزادی طلبانه مردم ما پاسخ دهند و نه توانایی پرچیدن طومار نظامی نیرو های رقیب را دارند. طالبان اگر با برادران بنیاد گرای شان به سازش تن ندهند، درگیری هر دو کمپ مدت ها ادامه خواهد یافت و خطر تحقق سهمناکترین خیانت (تجزیه کشور) بیش از هر زمان دیگر خواهد بود.» «ما یقین داریم که تمامی تشکلهای آزادی طلب و طرفدار دموکراسی، نسبت به طالبان دچار تصورات واهی نشده، با امید و شهامت و خستگی ناپذیری بیشتر از پیش توده های ستمکش ما را به خاطر یورش علیه هرگونه ارتجاع و حامیان خارجی آن به منظور استقرار آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی متشکل خواهند ساخت. این وظیفه تخطی ناپذیر و مبرم هر مبارز راه آزادی و دموکراسی است.»

۹- «طالبان، تاج و تخت» :

دومین نشریه «شعله جاوید» است که زیر عنوان بالا (مندرج شماره سیزدهم دوره دوم ماه حمل ۱۳۷۴-اپریل ۱۹۹۵) و در پنج پیکره، تحلیل و تفسیر مبسوط و همه جانبه ای از طالبان نموده، که اینک نگارنده غرض آگاهی بیشتر خواننده صرفاً پیکره نخست مقاله را انتخاب و شامل این جزوه نمودم:

«از زمان ورود، طالبان، در صحنه سیاسی افغانستان، یعنی ماه سپتمبر سال گذشته، تا حال صرف مدت هفت ماه می گذرد. ولی در طی همین مدت کوتاه این نیروی به اصطلاح نوظهور ناگهانی به یک قوت بزرگ مبدل گردیده و هم اکنون مراکز دوازده ولایت، از ولایات سی گانه کشور را تحت کنترل داشته و در این منطقه پهناور تمامی «نیروی های جهادی» را از قدرت برانداخته وسیعاً خلع سلاح شان نموده است (به استثنای مناطق هزاره نشین ولایت ارزگان، غزنی و میدان). این نیرو چگونه پدید آمد و بنابر چه علل و عواملی اینگونه سریعاً رشد نمود و چه اهدافی را دنبال می نماید؟ برای پاسخگویی به این سؤال، «جنبش طالبان» را از زوایای مختلف مورد ارزیابی قرار می دهیم.

پایه اجتماعی اصلی:

حرکت انقلاب اسلامی افغانستان اولین تنظیم جهادی بود که در سال ۱۳۵۷ تحت سرپرستی ISI پاکستان و ساواک [واواک] ایران و نظارت اصلی CIA در پاکستان ایجاد گردید. این تنظیم ها که در واقع اتحادی از دو شاخه اخوانی های افغانستان یعنی شاخه گلبدین و شاخه ربانی بود به علت ناسازگاری هر دو جناح در انتخاب رهبری تحت ریاست مولوی محمد نبی محمدی که به اصطلاح شخص ثالث بالخیر در میان دو جناح مذکور محسوب می گردید، تشکیل شد. گرچه این اتحاد دیر دوام ننمود و هر چند ماه بعد از تأسیس آن، هر دو جناح برهان الدین و گلبدین یعنی جمعیت اسلامی و حزب اسلامی از آن بیرون رفتند؛ اما حرکت انقلاب اسلامی به عنوان اولین تنظیم جهادی ساخته شده در پاکستان باقی ماند.

تنظیم «انقلاب اسلامی» از همان شروع جنگها در مناطق جنوبی کشور علیه رژیم مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی یعنی بهار سال ۱۳۵۸، به تنظیم ملا ها معروف گردید، زیرا که اکثریت قاطع ملا ها و طلاب دینی پشتون ها در این تنظیم عضویت داشتند. از آنجائی که در این مناطق- که دقیقاً همین دوازده ولایت تحت کنترل طالبان را در بر می گرفت- از یک طرف نفوذ اخوانی ها ضعیف بود و از طرف دیگر حسب سنت دیرینه جامعه پشتونها، قشر ملا ها و

طالبان مدارس دینی کثیرالتعداد، «تنظیم ها» به عنوان نیروی اصلی جهادی برآمد نمود که نیروی جنگی ضربتی آن را گروپ های خاص طالبان تشکیل می داد. تنظیم ملا ها، علی رغم انشعابات و پراگندگی روز افزون، در طول سالهای جنگ مقاومت همچنان به عنوان نیروی اصلی جهادی در این منطقه باقی ماند. البته علاوه بر این ولایات، «تنظیم ملا ها» در سایر ولایات و در میان ملا های غیر پشتون نیز نفوذ داشت که بعضاً مثلاً در ولایت بامیان، غور، و بادغیس کم و بیش گسترده و نیرومند نیز بود.

از جانب دیگر سرازیر شدن آوارگان افغانستانی [افغان] به پاکستان، مدارس دینی، چه در کمپ های مهاجران و چه در شهر های مختلف پاکستان به ویژه شهر های مناطق پشتون نشین پاکستان، سمارق وار روئیدن گرفت و تعداد شان به طور روز افزون افزایش یافت. این مدارس که به کمک مراکز آخوندی کشور های مختلف اسلامی و حتی کمک های دولتی بعضی از این کشور ها دایر می گردید، تعداد زیادی از اطفال و نوجوانان خانواده های آواره را به سوی خود جلب نمود. تعداد طلاب دینی در میان آوارگان افغانستانی [افغان] آنچنان افزایش یافت که علاوه بر مدارس دینی متعلق به مهاجران، به طور رسمی در مدارس مربوط به جمعیت علمای اسلام پاکستان تحت رهبری مولانا فضل الرحمن نیز جای گرفتند. البته علاوه بر مدارس دینی در پاکستان، تعداد معینی از این مدارس در افغانستان در مناطق نزدیک به سرحد پاکستان نیز دایر گردید، که بیشتر توسط جمعیت طلبه «حرکت انقلاب اسلامی» و تا حدودی نیز توسط سایر ملا ها اداره می گردید.

جنبش طالبان پایه اصلی خود را از میان ملا ها و طلاب مدارس دینی فوق الذکر و همچنان از میان ملا ها و طلاب قبلاً مربوط به تنظیم حرکت انقلاب اسلامی و تا حد کمی هم از میان ملا ها و طلاب بیرون از این تنظیم کسب نموده است. حلقه اصلی رأس رهبری جنبش طالبان یعنی ملا محمد عمر، ملا محمد ربانی، ملا احسان الله، ملا محضر، ملا عبدالمنان و ملا خیرالله همگی قبلاً عضو جمعیت طلبه حرکت انقلاب اسلامی بودند. و در جبهات تنظیم مذکور فعالیت داشتند. تعدادی از اینها مثلاً خود ملا محمد عمر پس از فروپاشی رژیم نجیب الله در مدارس دینی پاکستان مجدداً به زندگی طلبگی روی آوردند. و از همین مدارس توسط ISI و CIA در رابطه با جلوگیری از قاچاق مواد مخدر توظیف گردیده و سر انجام در رأس جنبش طالبان قرار گرفتند. علناً شیرازه بندی سازماندهی و ستونهای اصلی نیرو های نظامی طالبان را، ملاها و طلاب اصلی تشکیل می دهند.

البته در پهلوی ملا ها و طلاب دینی اصلی، یک تعداد افراد نظامی و ملکی «خلق» های سابق نیز به هیأت ملا ها و طلاب دینی درآمده و در میان طالبان در واقع برای طالبان به فعالیت مشغولند و بر علاوه تعدادی از افسران نظامی به اصطلاح بیطرف متعلق به حکومت های گذشته توسط طالبان به خدمت گرفته شده اند. اینها علی رغم اهمیت کم و بیش خدمات شان، نیروهای فرعی و ضمیمه را تشکیل می دهند و پایه اجتماعی اصلی جنبش طالبان شمرده نمی شوند. همچنان در صفوف طالبان یک تعداد مجاهدین سابق از «توده عوام» نیز فعالیت می نمایند که کم اهمیت تلقی میشوند، زیرا که طالبان معمولاً از میان عوام سر باز گیری نمی نمایند و در صورت مبادرت به چنین کاری فقط از آنها به اصطلاح کار می کشند و صلاحیت خواص را به آنها نمی سپارند.

واینک پاراگراف پایان مقاله مندرجه نشریه «شعله جاوید» :

«با دوام جنگهای ارتجاعی که نتیجه مستقیم آن خرابی روز افزون توده های مردم و ویرانی بیشتر مملکت است، دور نمای احتمالی ارتجاعی خود را نشان می دهد. یکی دوام حالت تجزیه غیررسمی کنونی و یا تجزیه رسمی کشور و دیگری تأمین حاکمیت تئوکراتیک ارتجاعی سرتاسری با سلطه شوونیسم پشتون و یا شوونیسم تاجیک. افغانستان و مردمان ملیت های مختلف این کشور فقط یک راه نجات دارند و آن راه انقلاب و راه سرنگونی قهری ارتجاع و

امپریالیزم است. این راهی است که باید خود توده ها تحت رهبری پیشاهنگ انقلابی، در آن گام بگذارند و خود را نجات دهند. هیچ نجات دهنده غیبی آسمانی و زمینی وجود ندارد که نجات توده ها را ممکن و میسر سازد».

۱۰- پاکستان، «صوبه سرحد» و «خلق» ها:

منافع اقتصادی و سیاسی استعمار و امپریالیزم چنین تقاضا می کرد، تا بعد از خروج اجباری از کشور های مستعمره، در جغرافیای سیاسی آن کشور ها بازنگری کرده، مرز های نوین و دلخواهش را به شگردهای گوناگون من جمله از طریق مزدوران بومی قبلاً پرورش یافته بر مستعمرات تازه به استقلال رسیده تحمیل نماید، چنانچه استعمار مکار و حیله گر انگلیس بعد از شکست مفتضحانه در افغانستان خط منحوس «لارد دیورند» ی هزاران بار لعنت شده را با امضای خابنیل ملی یعنی دست پرورگان افغانش در سال ۱۸۹۳ عیسوی رسمیت بخشید. و بخشهای وسیع و ستراتیژیک سرزمین قبایل نشین (پشتون) ما را بیرحمانه از پیکر افغانستان برید و آن را با هند تحت سیطره اش ملحق ساخت. به مجردی که از زهدان هند، پاکستان بی نسب زایانده شد، و پا به عرصه وجود سیاسی گذاشت، بیدرنگ خود را وارث بی چون و چرای قلمرو های «خدا داد» آنطرف خط خیانت نشان «دیورند» خواند. بنا بر گفته مایکل بری «مقامات پاکستان از همان ۱۹۴۷ با اینطرف تصمیم گرفتند سیاست شبیه کنترول غیر مستقیم امپراتوری انگلیس را در سر زمین های قبایلی تطبیق کنند، بلافاصله بعد از انضمام این سر زمین، شورش «تیرا» تسلط برتانوی را در این مناطق متزلزل ساخت» (مندرجه شماره ۲۸۲ نشریه «امید»، وابسته به «شورای نظار»، که خالق نظامی- سیاسی- اطلاعاتی و فرهنگی هر دو K G B می باشد)

دولت وابسته به استعمار انگلیس (پاکستان) برای آن که ثبات و استقرار مداوم و تکان ناپذیری را در این مناطق تأمین نماید، دست به سلسله ریفورم های زیرکانه ای زد، که پرداختن به آن از طرح مسایل این نبشته خارج می باشد؛ ولی نباید از سر نکته اساسی این خدعه کلونیالیستی عبور کرد. و آن این که نسل جوان و جنگجویان غیر مسن این قبایل را با پول هنگفت، با اسم و رسم مدد معاش دوره تحصیل، همچنان بسا امتیازات، به مکتب های نظامی و ملکی پذیرفت. و بعد از اختتام دوره تحصیل آنان را در نهاد ها و سازمان های ملکی و نظامی به خصوص استخباراتی (اطلاعاتی) به سمت مدیران و صاحب منصبان باصلاحیت به کارگمارد. جوانان و اسلحه به دوشان این قبایل که به سهولت تطمیع شده بودند، یعنی دانه های زهرآگین ریفورم استعماری را چیدند و به دام امتیازات و مقامات دولتی و صلاحیت و صلابت های دل انگیز و لذت بخش آن افتیدند. در واقع مبارزه به خاطر آزادی کامل سر زمین شان از سلطه دولت تازه در نقشه جغرافیائی جهان جای داده شده را به دست فراموشی سپردند. دولت وابسته به ناف انتلیجنت سرویس جاسوسی انگلیس [که رهبر پر آوازه اش محمد علی جناح عضو نازدانه آن بود] از ریزش دانه و گیرش دام هایش؛ من جمله به دو هدف اساسی دست یافت: نخست احساس ناسیونالیزم ملت غیور پشتون و جدائی سرزمین شان از پاکستان را از لوح دماغ دستکاری شده آنان سترد. و دیگر این که این طیف تطمیع شده را از طریق اعطای مقامات ملکی و نظامی و استخباراتی تحت نظارت مستدام و دسپلین شدید نظامی قرار داد. و وظایفی را در رابطه به افغانستان به آنان محول کرد؛ من جمله بعد از تأسیس "حزب دموکراتیک خلق" _ وظیفه جلب و جذب خلقی های این حزب را به این طیف تطمیع شده (در واقع فریب خورده) سپرد.

KGB که اوضاع قبایل آنطرف خط نام نهاد «دیورند» را دقیقاً تحت نظر داشت، همانطوری که در افغانستان هسته «حزب دموکراتیک خلق» را به ثمر رساند، در آن مناطق یعنی «صوبه سرحد» _ که از چندی بدینسو، روی منظور خاصی، به «ایالت پشتونخواه» تسمیه شده است _ نیز به پرورش و تشکل هسته های سیاسی و استخباراتی دست یازید و عوامل تربیت یافته در هر دو سوی خط را با هم در رابطه دائمی قرار داد.

نمای تبلیغاتی رابطه تنگاتنگ عوامل مذکور را در روز های جشن پشتونستان _ در مقابل خیبر رستوران _ نسل جوان دهه چهل به خاطر خواهند داشت که چسان کارمل، تره کی، سلیمان لایق و سایر اعضای مرکزی حزب یاد شده به استقبال خان عبدالولی خان، اجمل ختک، خیر بخش مری، امام علی «نارسی»، _ «که سه نفر اخیر در خانه های گرانقیمت وزیر اکبر خان در کابل اقامت داشتند» _ شتافته با گرمی فزون از حد با آنان روبوسی و بغل کشی میکردند . شاخه آسیائی انتلیجنت سرویس جاسوسی انگلستان (ISI که بعد ها در خدمت CIA قرار گرفت) رشد هسته های سیاسی و استخباراتی این شبکه را قسماً در افغانستان (۱)، عمدتاً در پشتونستان با دقت می پائید و فعالیت آنهایی را که شناسائی شده بودند، با شگرد های مختلف در داخل مرز هایش بی اثر و بی ضرر می ساخت، و یا آنان را به سمت خود می کشانید. به همین علت فعالیت و سازماندهی این شبکه استخباراتی در مناطق قبایلی به کندی مواجه شده بود.

زمانی که کودتای ۲۶ سرطان داوود خان به مجوز روسها متحقق شد، KGB از طریق «مصونیت ملی» داوود خان یعنی «ریاست ضبط احوالات» انکشاف یافته که در آن نفوذ کرده و رده های بالائی آنرا در خدمت گرفته بود، شماری از عوامل استخباراتی آن ریاست را در نقش دیپلمات سفارت به اسلام آباد و اختر محمد پدر داکترنجیب الله را به سمت جنرال قنصل اقتصادی افغانستان برای بار دوم غرض کسب اطلاعات و فعالیت سیاسی به پشاور گسیل داشت [یاد آوری این نکته لازم است که اختر محمد خان در مرتبه نخست، در دوره تصدی صدارت داوود خان نیز _ منحصت عضو "ریاست ضبط احوالات" _ در قالب وکیل تجار افغانی در پاکستان مشغول فعالیت سیاسی و اطلاعاتی بود. و ؛ اما نجیب الله در مرتبه دوم مأموریت استخباراتی پدرش در پاکستان که جوانی بود از کادر های برجسته حزب (پرچم) مطابق دستور و رهنمود های حزبی _ غرض کار و بار استخباراتی و سیاسی _ به عنوان بازدید از پدرش به پاکستان مسافرت می کرد. (۲)]. به دنبال آنان تعداد بیشتری از اعضای فرکسیون خلق را توظیف کرد تا در میان پشتونهای آنسوی مرز، تبلیغ به خاطر آزادی پشتونستان و سازماندهی جوانان و سایر اقشار آن مناطق را رنگ و رونقی بیشتری بخشیده پول و اسلحه در میان شان توزیع نمایند.*

بعد از کودتای ننگین ثور ۱۳۵۷ اوضاع و حالات در مناطق مذکور دستخوش تغییرات گردید. پروژه حزب و تنظیم سازی علیه دولت کودتا که عمال روسی در آن نفوذ کرده بود، توسط CIA و ISI طراحی گردید و نخستین تنظیم جهادی یعنی «حرکت انقلاب اسلامی افغانستان» در سال ۱۳۵۷ ذریعه دو سازمان استخبارتی فوق الذکر سرهمبندی گردید. متعاقب آن سایر احزاب و تنظیمهای اسلامی به همکاری عرب سعودی و ایران بسته بندی گردید. "سازمان امنیت شوروی" که اوضاع سیاسی را در آنسوی سرحد افغانستان عمیقاً تحت نظر داشت، آن بخش از خلقی هائی قبلاً گسیل شده به «صوبه سرحد» را به داخل تشکیلات جهادی به خصوص «حرکت انقلاب اسلامی افغانستان» _ که اتحادی از دو شاخه اخوانی های افغانستان یعنی شاخه گلبدین و شاخه ربانی بود _ فرستاد. به اینهم اکتفاء نکرده برای دومین بار خلقی هائی را که در رابطه مستقیم و یا غیر مستقیم با آن سازمان (KGB) قرار داشتند،

(*) - یک تن از کادر های برجسته و مهم فرکسیون خلق... در داخل زندان پلچرخ روزی در وصف وطن پرستی صدراعظم شاه ولی چیز هائی گفت که به نکته ای از آن درنگ می کنم: «بخشی از تحقیقات داکتر صاحب شاه ولی در خاد این بود که وی چرا از فعالیت مخفی اعضای حزب در پاکستان و هسته هائی که در آن کشور توسط اعضای حزب (خلقی ها) تشکیل داده شده بود، به رفقای روسی گزارش نمی داد...» دید وادید های راجا انور زندانی با اعضای رهبری فرکسیون خلق که مدتی با آنها یکجا در کوته قفلی های سمت شرقی بلاک یک "همزنجیر" بود سوالهای زیادی را مطرح می کند.

به داخل تشکیلات اخوانی سرازیر نمود. اینان از یکسو ضرباتی را متوجه بدنه نظامی تشکیلات مذکور نمودند و از سوی دیگر غرض تسخیر و تعویض تنظیم های جهادی از دورن به فعالیت سیاسی و استخباراتی پرداختند. و عمدتاً در شاخه منشعب حزب اسلامی تمرکز نمودند [KGB از پروژه انتقال اعضای نفوذی خاد از کانال " شورای نظر" به داخل جمعیت اسلامی، همینطور به درون حزب وحدت نتایج ثمر بخشی به دست آورد].

به علت فروپاشی اتحاد شوروی، هرگاه رابطه این بخش (همچنان قسمت های طالبی شده آن) با "سازمان اطلاعات و امنیت خارجی روسیه" F S B، که صورت نوینی K G B سابق می باشد، قطع شده باشد؛ شماری از بخشهای مذکور بنا بر خصلت مزدور منشی و خدمت به اجانب، نمی توانند که در خدمت آی اس آی قرار نداشته باشند.

پس از تجاوز ارتش شوروی به افغانستان، که با ا مضای نور محمد تره کی _ این مضحکه تاریخ سیاست _ و برژنف خون آشام مسجل شد، اوضاع سیاسی نه تنها در افغانستان و سرحدات آن، بل در منطقه و جهان نیز دچار تکانهای شدیدی گردید. و؛ اما در افغانستان، قتل امین جلال توسط جنرال روسی و حبس اکثریت رهبری فرکسیون خلق و اعدام چند تن از اعضای زبده آن مانند عالمیار وزیر پلان و برادرش معروف به «عارف جیدو» (که در آن سال ها محصلین پوهنتون به استشاره وی و شماری از خلقی هایی که در کمیته حزبی پوهنتون عضویت داشتند گرفتار، زندانی و یا اعدام شدند)، همینطور پیگرد و گرفتاری های پی در پی خلقی های عقده مند و پر کینه از جبهات، یا از حوزه های احزاب اخوانی، یا از محل وظایف شان در قشله ها و قرارگاههای عسکری و یا از کمیته های حزبی «حزب دموکراتیک خلق»، توسط خاد، سایر اعضای آن فرکسیون را دچار ترس شدیدی نمود. بسان ترسی که در روز ترور سفیر امریکا در هوتل کابل، بر آنان مستولی شده بود. طوری که کرچ و کلاه، فرم و نشان خود شان را دور انداخته، با بروت های تراشیده و نیمه تراش، درست مثل موش های گربه دیده در سوراخ ها در آمدند، و باین ژست و حرکت دراماتیک ناظران را به خنده و تمسخر واداشتند.

عوامل تذکار یافته، خلقی های سرخورده و تحقیر شده را از همه چیز و از همه کس؛ حتی از «مبارزه طبقاتی»، که ذکر زبان و تکیه کلام همیشگی شان شده بود، متنفر و بیزار گردانید. در نتیجه با تأثیری آمیخته با خشم و انتقام _ انتقام از رقبای مسلکی یعنی پرچمی، خادی و سازائی(ستمی)؛ انتقام از میهن و مردم و فرزندان دلیر و مبارز آن _ همراه با خانواده، کوله بار مسافرت بر دوش نهادند، و به صوب صوبه سرحد، یعنی مناطق قبایل پشتونهای جدا ساخته شده از پیکر افغانستان، شتافتند. اغلب اینان به هر تبار و نسب پشتون ها که تعلق داشتند از جانب عناصر دولتی و غیر دولتی مربوط به همان تبار و نسب پشتونهای آنطرف سرحد پذیرایی شدند. همچنان بخشهایی از صفوف پائینی و اقارب سمپاتیک آنان که مذهبی بودند از طرف «جماعت العلمای» پاکستان به گرمی استقبال گردیدند.

کوچیدگان کثیرالعدد خلقی که بقای فزیزی و سیاسی شان را در چنبر حراست ISI و چتر حمایت سازمان CIA جست و جو می نمودند، با نیت شوم و آرمان مسموم، که خواست همیشگی شان بوده، خویشان را در معرض جلب و جذب میزبانان پشتون _ که هر کدام سابقه سالها خدمت در تشکیلات دولت پاکستان اعم ملکی و نظامی و اطلاعاتی داشتند _ قرار دادند. بعد از کسب به اصطلاح افتخار عضویت در ISI و آموزش لازمه در امور مربوطه (اینبار نه به خاطر فروش میهن به سوسیال امپریالیزم شوروی؛ بل به خاطر فروش آن به پاکستان) به گونه مخفی، نیمه علنی و علنی در به ثمر رسانیدن پروژه طالبان سهم قابل توجهی گرفتند. همچنان آخرین بخشهای اینان یعنی منسوبین وزارت های دفاع، وزارت داخله و بخشهایی از خاد، که از جنگهای بین التنظيمی اخوانی های رهن، آدمکش، جاسوس و وطنفروش هشت ثوری به سر باندی حکمتیار، ربانی، «قهرمان مسعود»، مزاری، سیاف، خلیلی، مجددی، محقق، حاجی دوستم ... و امثال شان جان به سلامت برده بودند، وحشت زده به پاکستان فرار کردند. فراریان اخیرالذکر به سفارش تنی، که خود و رفقاییش بعد از شکست کودتایشان علیه داکتر نجیب، از طریق حزب اسلامی به سازمان استخبارات نظامی

پاکستان ISI پیوسته بودند ، به عضویت آن سازمان پذیرفته شدند، و در میان طالبان افغان (نه طالبان پاکستانی) به فعالیت آغازیدند.

۱۱- نگاهی به فعالیت خلقی ها در زندان پلچرخ:

عملکرد خلقی ها بعد از کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷؛ واژه شریف خلق را به اندوهناکترین و مشمئزکننده ترین مقوله مبدل گردانید که یاد آوری آن جز تحقیر و توهین مردم، پیگرد و گرفتاری، استنطاق و بازجویی و شکنجه، ترور و زندان و اعدام های دسته جمعی دهها هزار هموطن ما، در پلیگون... و پلچرخ و... چیزی دیگر را در اذهان مردم شکنجه شده ما متبادر نمی ساخت؛ مگر پس از ظهور طالبان این واژه (خلق) ابعاد دیگر نیز اختیار کرد، یعنی به علاوه اینها، واژگان و نامهایی منفور دیگر؛ مثل چلی، طالب، پاکستانی، ISI، CIA، القاعده، بن لادن، پولیس، سوته، شلاق، دُرّه، قطع دست و پنجه، جمره و مثله و سنگسار [و کشتن زن با مرمی در استدیوم ورزشی و انهدام بت های با عظمت و باستانی بامیان ...] و بردن خانمها غرض معاینه ... به شفاخانه و... را نیز در اذهان صدمه دیده مردم ما تداعی می نماید. و آنان را شدیداً ناراحت و حتی عصبی می سازد.

با در نظر داشت همین مطلب، بی جا نخواهد بود، هرگاه نگارنده این یادداشت، نگاهی گذرا به فعالیت اینان در زندان پلچرخ بنماید که کمتر کسی در خارج از زندان از همچون فعالیت ها آگاه است.

ضربه خوردن برق آسای اعضای مرکزی فرکسیون خلق به رهبری داکتر شاه ولی صدراعظم [بعد از قتل امین به دست جنرال روسی] و انتقال آنان به زندان پلچرخ، عکس العمل های مذبحخانه ای را از جانب شماری از اعضای آن فرکسیون در خارج از زندان به بار آورد. اینان در هر کجائی که فعالیت تخریبی به ضد فرکسیون نازدانه پرچم داشتند، توسط خاد حركات و جنب و جوششان شدیداً مراقبت و نظارت می شد. تداوم این فعالیت ها [باری فعالیت های ضد دولتی و ضد پرچمی اینان در ۱۳ میزان ۱۳۶۴ منجر به بر کناری دو صد تن صاحب منصب، تنزیل رتبه تعدادی از آنان و تنی چند هم به سفارت خانه های کشور های وابسته شوروی فرستاده شدند] سر انجام موجب بر کناری و یا گرفتاری شان می گردید. عناصر گرفتار شده خلقی در دوره استنطاق و بازجویی با اندکترین فشار روانی از جانب مستنطق پرچمی خادی شده، به گناه خودشان اعتراف کرده، از کرده و نا کرده شان با جبن و ترس، ذلت و شرمساری ابراز ندامت می نمودند و پیش از تعیین مدت حبس شان، داوطلبانه شامل گروه های استخبارات زندان شده، به فعالیت سیاسی و اطلاعاتی به ضد زندانیان می آغازیدند.

یکی از مشهورترین شان در دوره تحقیق و شکنجه، همچنان در دوره نظارت زندانیان در کوته قفلی های صدارت، «غلام غوث هراتی» بود که به گفته زندانیان دهها زندانی را «به اعدام برابر ساخته بود». این عنصر بسیار مکار، زیرک و با هوش که خود زندانی بود، با شگرد های نوینی از سایر محبوسین _ که وی رامانند خودشان زندانی می پنداشتند _ اعتراف می گرفت.

«بعد از حوت سال ۱۳۶۲ اداره سایر بلاکهای زندان پلچرخ، به استثنای بلاک یک و بلاک دو، مربوط وزارت داخله گلاب زوی _ این عضو اصلی KGB _ شد. به همین سبب فعالیت استخباراتی خلقی های توظیف شده در داخل سلولهای زندان پلچرخ محسوستر و ملموستر شده رفت، به خصوص در آن بخشهایی از زندان که مربوط وزارت داخله شده بود.

اینها در حلقه های آموزشی و پرورشی احزاب اسلامی که در درون سلولها دایر می شد، اشتراک نموده وظایف و فعالیت های متنوع اطلاعاتی را انجام می دادند؛ من جمله اختلاف نژادی، قومی، زبانی، منطقه بی را بین زندانیان

بیشتر دامن زده ، پشتونهای احزاب اسلامی را در تقابل با تاجیک ها و سایر اقوام دری زبان آن احزاب قرار می دادند. گاهیگاهی دامنه این مخالفت ها منجر به زدوخورد بین طرفین می گردید»

(نقل از جزوه «فرار از آغوش خرس و...» مندرجه " پیام زن" صفحه ۳۳ شماره ۳۹ حوت ۱۳۷۳- فبروری ۱۹۹۵)
باید به طور فشرده توضیح کرد که نفوذ کنندگان اعم از خلقی و خادی(همچنان " سازائی") کلاً به دو صورت در حلقه های آموزشی و پرورشی احزاب اسلامی نفوذ می نمودند:

(۱) خلقی هائی که هیچ گونه فعالیت و یا سابقه ای در احزاب و تنظیم ها مذکور نداشتند، در داخل زندان از طریق خلقی ها و خادی های قبلاً نفوذ کرده به داخل تشکل اخوانی ها به مسؤول حلقه منحیث مسلمان و مجاهد معرفی شده داخل حلقه مورد نظر شان می شدند .

(۲) خلقی هائی که سابقه فعالیت و عضویت در تشکیلات فوق را پیش از زندانی شدنشان داشتند. نمونه برجسته پیکره دوم، خلقی نفوذی ملا حکیم مجاهد (به گمان اغلب نماینده کنونی طالبان در نیویارک) می باشد. وی در داخل تنظیم "حرکت انقلاب اسلامی افغانستان" فعالیت سیاسی استخباراتی داشت. بعد از به دام انداختن حلقه و یا حلقات تنظیم مذکور، خود نیز زندانی گردید (وی در سلولهای زندان پلچرخ من جمله بلاک شش در حلقه «ملای لنگ» - از " دهکو" ی کوهدامن مربوط سرای خواجه منسوب به تنظیم فوق تدریس می شد). ملا حکیم مجاهد معمولاً شب ها بین ساعات ۲ و ۳ به دفتر اطلاعات زندان احضار می گردید و اطلاعات به چنگ آورده را به آن دفتر می سپرد.

اکثریت خلقی های زندانی شده (منهای اعضای رهبری شان) در سلولهای مختلف فعالیت های گوناگون داشتند. تعدادی زیر پوشش حزب اسلامی حکمتیار منحیث باشی وظیفه گرفته ، امور استخباراتی را نیز انجام می دادند. برخی دیگر شان در محراقهای اطلاعاتی زندان از قبیل «کتابخانه»، «شفاخانه» ها، و به خصوص "سنگر زندانیان تسلیم شده" یعنی کارگاه زندان ، مصروف و مشغول کار و بار استخباراتی بودند . (در این رابطه از دو برادر یعنی خلیل و عزیز _ از هوا داران حفیظ الله امین _ باید نامبرد که از زمره پایه گزاران کارگاه زندان بودند)؛ همینطور شماری از ملا های قبلاً تربیت شده خلقی در پیشاپیش نماز گزاران سر بر زمین می نهادند، تا در آینده هموطنان شان را زیر عنوان رهبر مذهبی «زندان کافر دیده»، فریب بدهند. و اما هیأت رهبری خلقی ها که در مخالفت با «کنج»، «کنج»، رمزی بود که اعضای رهبری در مورد گروه گلاب زوی، وطنجار، صالح زیری ، پنجشیری ، سروری و... که با دولت کارمل پیوسته بودند، به کار برده می شد) قرار داشته و آنان را به خاطر اشتراک در کابینه کارمل مورد انتقاد قرار می دادند، کدام ارتباطی با اطلاعات زندان نداشتند. مسؤولین زندان خبر چین هائی را از میان خودشان برگزیده و توظیف کرده بود [۱-: سلطان از هرات فردی بسیار نزدیک به امین جلاک که به گفته یکتان از اعضای رهبری آن فرکسیون وی یگانه فردی بود که با تفنگچه اش بدون تلاشی نزد امین رفته می توانست. سلطان به آرزوی رهائی و مقرری دوباره اش به سمت معاون خاد، که به وی «وعده» داده بودند، روز شماری می کرد. مشاورین روسی زندان این فرد نهایت پلید و آدمکش حرفه ئی را به همین وعده معاون ریاست خاد شدن، وادار به جاسوسی به ضد رهبران ساختن بودند)؛ ۲-: عبیدالله محک که فعلاً در بخش پشتوی رادیوی BBC به نطای مشغول است ؛ ۳-: آقا محمد تلاش ننگ ملیت نجیب هزاره؛ ۴-: کلیوال؛ ۵-: «مستری» (از جمله وابستگان امین بود که همیشه فحش و ناسزا نثار امین می کرد)؛ ۶-: قیوم مشهور به «خر قیوم» (وی مرتکب کشتار های دسته جمعی در قندهار شده بود)؛ ۷-: آنرخش حافظی شریک تمامی جنایات منصور هاشمی در بدخشان].

چندین تن از اعضای زبده ISI پاکستان ، که بعد ها شمار شان رو به افزایش گذاشت ؛من جمله جاوید اختر که دو بار اقدام به فرار ناموفق از بلاک دوم زندان پلچرخ کرد ، در زندان پلچرخ به سر می بردند. سه تن از آنان، یکی ... دومی نثار احمد و سومی راجا انور با اطلاعات زندان رابطه داشتند. شخص اخیر که از پشتون های قبایل آنطرف خط

منحوس «دیورند» بود، دائماً با هیأت رهبری فرکسیون خلق محشور و هم صحبت بود. موصوف بعد ها (در سال ۸۹ یا ۱۹۹۰) نظراتش را در مورد هیأت رهبری فرکسیون خلق که در زندان با آنان صحبت هائی داشت، در دو مصاحبه، از طریق رادیوی BBC انعکاس داد. قرار گفته گوینده آن رادیو، راجا انور با آن رادیو همکار شده بود. حضور برخی از اعضای رهبری فرکسیون خلق، مثل کریم میثاق وزیر مالیه دولت کودتای ۷ ثور و تمرکز بیشترین کادر های آن در انگلستان، به خصوص بعد از رسیدن نجیب الله به قدرت ؛ می رساند که این رمیدگان ظاهراً به تشویق عُمال انتلیجنت سرویس انگلستان (که به نامهای MI5 مسؤول کسب اطلاعات در داخل انگلستان و MI6 مسؤول عملیات بر اندازی و جاسوسی در خارج از انگلستان_ مندرجه نشریه "ایران استار" و Information Research Department سازمان جاسوسی انگلستان_ مندرجه شماره ۲۲ نشریه توفان_ تسمیه گردیده است)؛ اما در باطن، به طور آگاهانه خود شان را وسیله اعمال قدرت امپریالیزم غرب_ که در قالب ISI، در منطقه امور دلخواهش را پیش می برد_ ساختند، تا اگر کرگس بخت شان بال بگشاید، و اینبار، نه از طریق «همسایه بزرگ شمالی» ؛ بل از مجرای CIA و جماداران خوش بوی پاکستانی، زیر غشای طالبان به امارت دست یابند. چنانچه برای نیل به چنین مقصدی در مرکز کشور دیورند های معاصر (لندن) و در برابر دفاتر ملل متحد_ این آلت دست امپریالیزم امریکا و شرکاء_ دست به تظاهرات زده و از آن سازمان خواستند، تا هرچه زودتر امارت طالبان را به رسمیت بشناسد....

ادامه دارد

*- (این نوشته قبلاً با نام مستعار "آذرویه" به نشر رسیده است)

تاریخ انتشار اول:

فیروزی ۱۹۹۸ (حوت ۱۳۷۶)

توضیحات

(۱) یکن از اعضای ISI به نام راجا انور که در خارج از زندان با این شبکه ارتباط قایم کرده بود، در ماه جوزای سال ۱۳۶۲ در زندان پلچرخى بلاک اول سمت شرقی با اعضای رهبری فرکسیون خلق در قالب زندانی در تماس مستقیم قرار داشت. نامبرده برای اطلاعات زندان نیز کار می کرد.

(۲) صدیق راهی برادر نجیب، که خود یک تن از اعضای سازمان امنیت شوروی بوده و بنا به دستور آن سازمان در سال ۶۶ در لانه دومی شان یعنی شورای نظار می خزد (و در قوس ۱۳۶۶ آمر باند جمعیت "استاد ربانی" به پیشوازش شتافته خبر پیوستن موصوف را به مجاهدین، با شور ملا گونه پخش می کند) در صفحات ۵۵-۵۶ و ۵۷ اثرش " آیا نجیب را می شناسید" چنین می نویسد :

" نجیب الله بعد از کودتای ۲۶ سرطان داوود خان به پشاور می رفت و در آنجا به واسطه پدرش، که با گروه "پشتونخواه" نزدیکی داشت با محافل چپ پشتونستان و هند به هدایت KGB رابطه بر قرار می کرد "، "نجیب... توانست به حیث رئیس خاد و خادم با اعتبار و راستکار KGB به توسعه قلمرو و نفوذ اداره جاسوسی KGB در پاکستان و صوبه سرحد و بین قبایل سرحدی بپردازد".